



سال نهم / بهار ۱۳۹۹

تأملی درباره پدیده پوپولیسم و انواع آن

• هادی درویشی^۱

• سمیه مومنی^۲

چکیده

شاید بتوان گفت که یکی از نشانه‌های مهم زمانه کنونی یعنی در قرن بیست و یکم، افزایش رو به رشد پوپولیسم در ابعاد مختلف آن است. پیروزی پوپولیست‌ها در انتخابات کشورهای مختلف، موید این گزاره است. اما پوپولیسم چیست؟ و پوپولیست کیست؟ پوپولیسم از سنخ مفاهیم پرچالشی است که هر چند، بسیار مهم هستند، اما تعریفی واحد و مورد توافق از آن‌ها وجود ندارد. مقاله حاضر از دوگانه «پوپولیسم راست» و «پوپولیسم چپ» و تعریف و تفاوت‌های آن‌ها از خلال ادبیات موجود در زمینه پوپولیسم، سخن می‌گوید. پوپولیسم راستی که درونمایه آن ملی‌گرایی، مهاجرت‌ستیزی، دشمنی با احزاب حاکم، سیاستمداران و فساد آنان است و دارای هفت شاخص «انتقاد از نخبگان و تکیه بر شعور متعارف»، «نمایندگی کامل از مردم مقدس»، «اهمیت رهبر و بی‌اهمیتی تشکیلات (جامعه بی‌میانجی)»، «پوپولیسم، زاده دموکراسی، اما خطری برای آن»، «غیربیت‌ساز بودن پوپولیسم»، «ضد لیبرال بودن پوپولیسم» و «نمایندگی اخلاقی و نه سیاسی داشتن پوپولیسم» است. در ادامه پوپولیسم چپ با توجه به آثار دو نظریه‌پرداز برجسته آن یعنی ارنستو لاکلاو و شانتال موفه توضیح داده می‌شود که متعهد به روایت مارکسیستی و منتقد هم‌مونی نئولیبرالیسم است و پوپولیسم را بحران سیاسی لیبرال دموکراسی می‌داند، بنابراین پوپولیسم چپ نه خواستار گسست از دموکراسی لیبرال بلکه به دنبال تحکیم و گسترش دموکراسی در برابر یک مخالف مشترک بنام الیگارشی است که تحت سیطره نئولیبرالیسم بر مردم مسلط شده است، به همین دلیل از «بازگشت به سیاست» یا «بازگشت به مردم» سخن به میان می‌آورد.

واژگان کلیدی: پوپولیسم، پوپولیسم راست، پوپولیسم چپ، مردم.

۱ دانشجوی دکتری دانشگاه مازندران؛ hadidarvishi26@gmail.com

۲ دانشجوی دکتری دانشگاه تهران؛ somayehmomeni@ut.ac.ir

طرح مسأله

«شبحی دارد جهان را تسخیر می‌کند: پوپولیسم» این جمله آغازین کتاب مجموعه مقالاتی به سرپرستی گیتا یونسکو^۱ و ارنست گلنر^۲ است که در سال ۱۹۶۷ درباره پوپولیسم تألیف شد، جمله‌ای که به نظر می‌رسد با گذشت زمان و به خصوص در زمانه ما معنای واقعی و جدی‌تری پیدا کرده است، به طوری که ایوان کریستوف، زمانه ما را «عصر پوپولیسم» خوانده و کریستوفر لش، پوپولیسم را «صدای اصیل دموکراسی» نامیده است (مولر، ۱۳۹۷: ۱۰).

با نگاهی به واقعیت جهان امروز و نتایج انتخابات در کشورهای مختلف این گزاره‌ها تا حد زیادی تأیید می‌شوند چرا که از یک سو افرادی چون اوو مورالس در بولیوی، نیکلاس مادورو در ونزوئلا، ژان ماری لوپن (رهبر جبهه ملی) در فرانسه، خیرت ویلدرس در هلند، ویکتور اربان در مجارستان و از دیگر سو، احزاب چپی مانند پودموس به رهبری پابلو ایگلیسیاس در اسپانیا و سیریزا به رهبری آلکسیس چیپرا در یونان با لفظ پوپولیست یاد می‌شوند، همانطور که رجب طیب اردوغان در ترکیه، محمود احمدی‌نژاد در ایران^۳ و حتی دونالد ترامپ و برنی سندرز - کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ - پوپولیست خطاب می‌شوند در حالی که تفاوت آنها با یکدیگر بسیار بیشتر از شباهت‌های آنهاست.

برخی اقبال مردم در نقاط مختلف جهان به این احزاب و افراد را نشانه‌های صدای پای فاشیسم قلمداد می‌کنند، عده‌ای دیگر آن را عکس‌العمل مردم در برابر سیاست‌های نئولیبرال می‌دانند. با هر یک از این تفاسیر که همراه باشیم در این مسأله تفاوتی ایجاد نمی‌کند که همه این احزاب و افراد، پوپولیست خطاب می‌شوند. حال این سؤالات مطرح می‌شوند که پوپولیست‌ها کیستند؟ چه می‌گویند؟ چه ویژگی‌هایی دارند؟ دارای چه انواعی هستند؟ پرسش‌هایی که تلاش می‌شود در این مقاله به آنها پاسخ داده شود.

در یک نگاه کلی می‌توان پوپولیسم را به دو نوع راست و چپ تقسیم کرد. در این مقاله به ترتیب و بر مبنای تقسیم‌بندی دوگانه «پوپولیسم راست» و «پوپولیسم چپ» به سؤالات طرح‌شده پاسخ داده خواهد شد.

1 Ghita Ionescu

2 Ernest Gellner

۳ علی سرزعی در کتابی با عنوان «پوپولیسم ایرانی» به تحلیل کارنامه احمدی‌نژاد بعنوان یک پوپولیست پرداخته است.

تاریخچه پوپولیسم

اگر چه ظهور و رشد پوپولیسم در کشورهای مختلف باید به صورت جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد، اما در نگاهی کلی و با توجه به ادبیات پوپولیسم به نظر می‌رسد که با سه دوره^۱ از این مفهوم تا زمانه کنونی مواجه هستیم:

۱- دوره اول: دوره کلاسیک (از ۱۸۷۰ تا ۱۹۷۰)

۲- دوره دوم: پوپولیسم راست (از ۱۹۷۰ تا کنون)

۳- دوره سوم: پوپولیسم چپ (از ۱۹۸۰ تا کنون)

پوپولیسم دوره اول از دهه ۱۸۷۰ توسط نخبگان شهری روسیه تزاری که «نارودنیک» نامیده می‌شدند، شکل گرفت. پوپولیسم روسی آشکارترین نمونه از آرمانی ساختن سبک زندگی روستاییان و نیز تلاش برای ایجاد جنبشی بر پایه آن است. ویژگی برجسته این جنبش این بود که بخشی از نخبگان که خود از جوامع روستایی نبودند، دست به ستایش دهقانان زدند (تاگارت، ۱۳۸۵: ۷۴).

در تاریخچه پوپولیسم در آمریکای لاتین در دهه ۱۹۴۰ به خوان پرون در آرژانتین می‌رسیم که قدرت را با کمک افسران همکار خود با اعمال زور به دست گرفت و برای حفظ آن به ایجاد جنبش توده‌ای از طریق کارگران دست زد (تاگارت، ۱۳۸۵: ۹۸). رهبری کاریزماتیک، اصلاحات اجتماعی، حمایت مبتنی بر اتحاد فراطبقاتی و گرایش به خودکامگی از ویژگی‌های پرونیسم بود (همان، ۱۰۲).

در کانادا و در دهه ۱۹۳۰ با جنبش توده‌ای (دهقانان متکی به یک فلسفه اقتصادی رادیکال و مخالف نهادهای موجود به نام «اعتبار اجتماعی» مواجه هستیم که پیامدهای عظیمی برای سیاست‌های ملی کانادا در آن دوره ببار آورد (همان، ۱۰۵).

دوره دوم از ۱۹۷۰ آغاز می‌شود که برای آن از اصطلاحاتی چون پوپولیسم جدید، نئوپوپولیسم، احزاب جدید راست، راست رادیکال معاصر، راست افراطی و نئو فاشیسم استفاده می‌شود. این دوره بیش از همه با نام «پوپولیسم راست» شناخته می‌شود که ابتدا در اروپای غربی اما نه منحصراً در آنجا و در اواخر قرن بیستم پدید آمد.

بر خلاف نمونه‌های قبلی پوپولیسم، پوپولیسم جدید، حزب یا جنبش واحدی نیست بلکه مجموعه‌ای از احزاب سیاسی متفاوت در کشورهای مختلف است که درون‌مایه‌های بسیار

۱. دوره‌بندی مذکور به این معنا نیست که قبل از ۱۸۷۰ نمی‌توان از رفتارها یا رهبران پوپولیستی سخن به میان آورد، بلکه به این معناست که پوپولیسم از دهه ۱۸۷۰ به این سو به مسأله مهمی در جهان امروز تبدیل شده است.

مشترکی دارند که به عنوان نمونه می‌توان به جبهه ملی در فرانسه به رهبری ژان ماری لوپن، حزب آزادی در اتریش به رهبری هایدن در دهه ۱۹۹۰، حزب پیشرفت در دانمارک به رهبری موگنز گلیستروپ، حزب ملت واحد در استرالیا به رهبری پائولین هسن در دهه ۱۹۹۰ و حزب اصلاحات در کانادا در دهه ۱۹۸۰ به رهبری پرستون مانینگ اشاره کرد. ترکیب ملی‌گرایی، مهاجرت‌ستیزی و دشمنی با احزاب حاکم را می‌توان از ویژگی‌های پوپولیسم راست بر شمرد (همان، ۱۳۰).

دوره سوم یا همان پوپولیسم چپ، متأثر از چند متأثر از اندیشه‌های مارکسیستی از دهه هشتاد و به دنبال پیاده‌سازی سیاست‌های نئولیبرال ابتدا در اروپا (حزب پودموس به رهبری پابلو ایگلسیاس در اسپانیا و سیریزا به رهبری آلکسیس چیپرا در یونان) و در آمریکا (جنبش وال استریت) رشد کردند.

قبل از توضیح درباره پوپولیسم راست و چپ، توجه به چند نکته زیر ضروری است:

۱. هر دو نوع از پوپولیسم در کشورهای مبتنی بر نمایندگی به وجود می‌آیند، بنابراین پوپولیسم در ارتباطی وثیق با دموکراسی قرار می‌گیرد، در نتیجه مردم و چپ‌ستی آن از مهم‌ترین بحث‌ها در پوپولیسم است.
۲. عنوان پوپولیست به جنبش‌ها، رژیم‌ها، اندیشه‌ها و سبک‌ها نسبت داده می‌شود که در این مقاله ویژگی‌های پوپولیسم راست و چپ به همه موارد گفته شده، می‌تواند تعمیم یابند.

تعریف پوپولیسم

آیا پوپولیسم که از واژه لاتین popularis یا populous به معنای توده مردم یا عامه گرفته شده است و در فارسی، معادل واژه‌های «عوام‌گرایی» و «مردم‌باوری»^۱ است (فراتی، ۱۳۹۳: ۱۰) می‌توان تعریف کرد؟ پوپولیسم از سنخ مفاهیمی است که تعریف واحد از آن، بسیار سخت و تقریباً غیرممکن است. بهترین دلیل بر این امر، گذشت پنج دهه است که متفکران و محققان، هنوز نتوانسته‌اند تعریف واحدی از آن ارائه دهند و هر محقق بنا به دغدغه‌ها و یافته‌هایش،

۱. با توجه به پیامدهای پوپولیسم در سال‌ها و دهه‌های اخیر در سطح جهان، برخی از پژوهشگران مخالف ترجمه این واژه به مردم‌گرایی هستند. به عنوان نمونه باقی معتقد است: «پوپولیسم را نباید مردم‌گرایی یا توده‌گرایی نامید، بلکه معادل درست آن «مردم‌ابزاری» است زیرا [در پوپولیسم] به مردم فقط به چشم ابزاری برای نیل به قدرت یا حفظ قدرت نگریسته می‌شود» (باقی، ۱۳۹۵).

تعریفی مجزا از آن به دست می‌دهد، از سال ۱۹۶۷ که کنفرانسی در مدرسه اقتصاد لندن برگزار شد و مجموعه مقالات آن را گیتا یونسکو و ارنست گلنر جمع‌آوری کردند و به‌رغم اهمیت موضوع پوپولیسم که از نظر برگزارکنندگان همایش، شبحی بود که داشت جهان را تسخیر می‌کرد (مولر، ۱۳۹۷: ۱۵)، اما این کنفرانس با همه تلاش‌های محققان نتوانست ایده‌های اساسی و مشترک انواع پوپولیسم را مشخص سازد (تاگارت، ۱۳۸۵: ۲۹) و به تعریف واحدی از پوپولیسم دست پیدا کند.

پل تاگارت در همین زمینه، معتقد است که آخرین دستاوردهای مفهوم‌سازی درباره پوپولیسم دارای چهار ویژگی زیر است:

- ۱- میزان نسبتاً ناچیز مطالب طرح‌شده درباره مفهوم پوپولیسم؛
- ۲- آن دسته از مفهوم‌سازی‌هایی که صراحتاً تطبیقی بوده‌اند تقریباً همواره تأثیر خاستگاه خود را به همراه دارند؛
- ۳- حتی قاطعانه‌ترین تلاش‌ها برای مفهوم‌سازی از راه گردآوری تحقیقات با رویکردی جهانی به مطالعات موردی یونسکو و گلنر (۱۹۶۹) نیز نتوانسته است ترکیبی ارائه کند که طیف بی‌ظنیری از کار دانش‌پژوهی و تخصصی را در برگیرد؛
- ۴- کنووان^۱ (۱۹۸۱) به‌رغم کوشش خود برای در بر گرفتن گستره وسیعی از موضوع و مفهوم‌سازی صریح و آشکار، دست آخر به این نتیجه‌گیری رسید که پوپولیسم اساساً مفهومی از هم گسیخته است (همان، ۳۹).

اما با این وجود، تعاریف متفاوتی از این مفهوم انجام شده است که در ادامه به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

از نظر شیلز^۲، پوپولیسم زمانی به وجود می‌آید که «مردم از نظم تحمیلی طبقه متمایز و دیرپای حاکم که انحصار قدرت، مالکیت و آموزش و فرهنگ را در اختیار دارد، به ستوه آمده باشند (شیلز، ۱۹۵۶: ۱۰۱). بسیاری از تعاریف به تأسی از شیلز، پوپولیسم را واکنشی به مدرنیته یا ویژگی مختص دنیای مدرن می‌دانند (تاگارت، ۱۳۸۵: ۲۵). یونسکو و گلنر، پوپولیسم را یک ایدئولوژی می‌دانند که پیوسته در شرایط مشابه پدیدار می‌شود، گونه‌ای روانشناسی سیاسی، پدیده‌ای مخالف‌خوان (ضد سرمایه‌داری، ضد شهری و ضد یهودی)، یک

1 Margaret Canovan

2 Edward Shils

پدیده مردم‌گرا و یا طرز فکری که جذب سوسیالیسم، ناسیونالیسم و دهقان‌گرایی شده است (یونسکو و گلنر، ۱۹۶۹ ب، ۴۳)، اما در مقابل، پیتر ورسلی^۱ پوپولیسم را تأکید بعدی از فرهنگ عام سیاسی می‌داند و نه نوع خاصی از نظام ایدئولوژیکی و یا سازمانی (ورسلی، ۱۹۶۹: ۲۴۵).

کورن هوزر^۲ پوپولیسم را نقطه مقابل دموکراسی لیبرال می‌داند که در جامعه توده‌ای به‌وجود می‌آید. به نظر او دموکراسی پوپولیستی با مشارکت مستقیم مردم، نهادها و کانون‌های نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی را تضعیف و آزادی افراد را کاهش می‌دهد، زیرا در این نوع دموکراسی، مردم که یکپارچه فرض می‌شوند، دست بالا را دارند (کورن هوزر، ۱۹۵۹، ۱۳۲-۱۳۱).

به نظر می‌رسد تلاش برای دادن تعریف واحد از پوپولیسم، امکان‌پذیر نیست بنابراین بهتر است به ویژگی‌های مشترک پوپولیسم اشاره کرد تا از طریق این ویژگی‌ها پی‌بوجود پوپولیسم برد.

ویژگی‌های پوپولیسم

- انتقاد از نخبگان و تکیه بر شعور متعارف

یکی از شرایط لازم و نه کافی برای پوپولیسم، نخبه ستیز بودن است. اگرچه رهبران پوپولیست، خود را نخبه می‌پندارند، ولی چون تکیه پوپولیست‌ها بر مردم عادی و توده است در نتیجه مخالف هر آنچه که رنگ و نشانی از کارشناسی، تخصص و نخبگی داشته باشد، هستند و بنابراین آنچه اهمیت پیدا می‌کند، شعور متعارف است. «پوپولیست‌ها خرد را از آن مردم معمولی می‌دانند. از مردم عادی است که شعور متعارف پدید می‌آید و بهتر از معرفت کتابی روشنفکران است» (تاگارت، ۱۳۸۵: ۱۴۶) به همین دلیل، پوپولیسم «به دو روش فلسفه یعنی قیاس و برهان خدشه وارد می‌کند و آن را به‌عنوان منابع معرفت نمی‌شناسد زیرا این دو روش، نخبه‌گرایانه است. پوپولیسم به جای دو روش فوق، روش مناظره را می‌پسندد زیرا آن را مردمی‌تر و میان‌ذهنی‌تر می‌داند ... از نظر پوپولیست‌ها روش مناظره، هم به درد کسب معرفت می‌خورد و هم سبب تحول دانش و سازمان‌های دانش می‌شود» (فیرحی، ۱۳۹۳: ۱۲) بنابراین به‌دلیل اهمیت شعور متعارف است که اغلب رهبران پوپولیست، سخنرانان زبردستی هستند، در مناظره، بسیار ماهرند و می‌توانند رقبای خود را از میدان خارج کنند.

1 Peter Worsley

2 Kornhouser

رویه دیگر اهمیت شعور متعارف (عقل سلیم) نزد پوپولیست‌ها، مصون‌بودن آن از ابطال تجربی است، زیرا آنها همواره می‌توانند «مردم راستین» یا «اکثریت خاموش» را در برابر نمایندگان انتخابی و نتیجه رسمی انتخابات قرار دهند و از این رویارویی به نفع خویش بهره گیرند (مولر، ۱۳۹۷: ۱۰۷).

– نمایندگی کامل از مردم مقدس

شاید هیچ کلمه‌ای مانند «مردم» در میان سخنان پوپولیست‌ها بسامد نداشته باشد. فهم پوپولیسم بدون توجه به این کلمه، غیر ممکن است. پوپولیست‌ها از ایده «مردم واحد» بدون توجه به تفاوت‌های رفتاری و بینشی مردم جامعه سخن می‌گویند. آن‌ها همه مردم را یک ساختار واحد می‌بینند و خود را نماینده این مردم، در نتیجه مخالفت با پوپولیست، مخالفت با همه مردم و دشمنی با مردم است. به عبارت دیگر، زمانی که یک پوپولیست از واژه مردم استفاده می‌کند منظورش صد درصد مردم است و باز همین مردم، توده یا خلق هستند که مقدس جلوه داده می‌شوند و نماد و تجلی آن هم، پوپولیست است پس هرچه این رهبر می‌گوید به نمایندگی از کل مردم است، مردمی «اصیل»، «شریف» و «واحد». بنابراین ادعای اصلی پوپولیست‌ها این است که «یک امت واحد هست که ایشان تنها نمایندگان آن هستند» (همان، ۱۴۰).

نکته مهم این است که هم دموکرات‌ها و هم پوپولیست‌ها از مردم صحبت می‌کنند و خود را نماینده مردم می‌دانند، اما تفاوت در این است که دموکرات‌ها طرفدار کثرت مردم و تنوع و گوناگونی آنها هستند اما پوپولیست‌ها طرفدار «مردم واحد» و کثرت‌ستیز هستند. به عبارتی «پوپولیسمی وجود نخواهد داشت مگر اینکه کسی به نمایندگی از کل مردم سخن بگوید» (همان، ۲۸) در نتیجه، ادعای پوپولیست‌ها این است که فقط ما نماینده مردم هستیم یعنی نمی‌گویند که ما نود و نه درصد هستیم بلکه تلویحاً می‌گویند که ما صد در صد هستیم. تلقی از مردم در این دو نگاه یعنی دموکراسی و پوپولیسم به قدری متفاوت است که به نظر می‌رسد کلمه مردم، مشترک لفظی است.

– اهمیت رهبر و بی‌اهمیتی تشکیلات (جامعه بی‌میانجی)

آنچه در جوامع پوپولیست وجود دارد، بی‌میانجی‌بودن رابطه رهبر و مردم است. رهبر به‌طور مستقیم و بی‌واسطه با مردم مواجه می‌شود در نتیجه، میانجی‌ها و واسطه‌هایی نظیر حزب و تشکیلات سیاسی، کارکرد و مفهوم خود را از دست می‌دهند و بی‌استفاده می‌شوند به‌طوری که بعضی اوقات، واژه پوپولیسم را «معمولاً مترادف ضد تشکیلات می‌گیرند» (همان، ۹) در چنین شرایطی است که با هر آنچه مانند جامعه مدنی خواهد در رابطه مستقیم رهبر و مردم، نقش

میانجی را بازی کند، به شدت مبارزه می‌شود. «یک خیر عام واحد وجود دارد که مردم آن را تشخیص می‌دهند و خواهان آن هستند و اینکه یک سیاستمدار یا یک حزب می‌تواند بی‌ابهام آن را در قالب سیاست‌هایی به کار بندد ... پوپولیست‌ها فرض را بر این می‌گیرند که «مردم» می‌توانند با صدایی واحد، سخن گویند و چیزی شبیه به تفویض اختیار دستور صادر کنند که به سیاستمداران می‌گوید دقیقاً در حکومت چه کار باید بکنند. بنابراین، دیگر نیازی به بحث و جدل باقی نمی‌ماند (همان، ۳۷-۳۸) اصولاً جامعه از دید پوپولیست‌ها پدیده‌ای «ساده»، «شفاف» و «غیرنیازمند به تشکیلات و پیچیدگی» است.

- پوپولیسم، زاده دموکراسی، اما خطری برای آن

پوپولیسم، محصول دولت مدرن است (فیرحی، ۱۳۹۳: ۱۰۹)، زیرا فقط در نظام‌های نمایندگی به وجود می‌آید (مولر، ۱۳۹۷: ۱۰۷) بنابراین آن را فقط می‌توان در بستر دموکراسی نمایندگی، درک و بررسی کرد (همان، ۸۵). پوپولیسم، هرچند، زاده دنیای مدرن است، اما «تهدیدی برای دموکراسی است چراکه دموکراسی، مستلزم کثرت‌گرایی و اذعان به این واقعیت است که باید شرایط منصفانه‌ای برای زندگی در کنار یکدیگر، در مقام انسان‌های آزاد و برابر و نیز متنوع و متفاوت از هم بیابیم (همان، ۱۱). در صورتی که پوپولیسم، ضد کثرت‌گرایی و در نظر نگرفتن تنوع‌ها و تفاوت‌هاست، به همین علت، پوپولیسم همیشه خطری در کمین دموکراسی است و طنز ماجرا در همین جاست چرا که «پوپولیسم این امکان را می‌یابد تا صرفاً در نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی به شکل جنبش‌های فراگیری رشد کند، اما نیروی محرکه آن از سرخوردگی از همین نظام‌ها مایه می‌گیرد (تاگارت، ۱۳۸۵: ۱۷۹) به عبارتی، پوپولیست‌ها از ابزار دموکراسی بر علیه آن استفاده می‌کنند. در جدول زیر به پنج تفاوت دموکراسی و پوپولیسم، اشاره شده است:

جدول شماره ۱- تفاوت‌های دموکراسی و پوپولیسم

پوپولیسم	دموکراسی
وانمود می‌شود که نمی‌توان در هیچ اقدام دولت، شک کرد زیرا «مردم» خواسته‌اند.	ممکن است اقدامات، مطابق خواسته‌های اکثریت باشد یا نباشد.
یک موجودیت غیرقابل تغییر یک‌دست، خارج از همه نهادها تصور می‌شود.	اکثریت مردم در حال تغییر هستند و در داورهای خود جای‌الخطا.
یک «جوهر» کم و بیش رمزآلود اهمیت دارد.	«تعداد» افراد اهمیت دارد.
همه تصمیمات دولت، «اخلاقی» است.	تصمیمات بیرون آمده از سازوکارهای دموکراتیک «اخلاقی» نیستند، بلکه «سیاسی» هستند.
«اکثریت»، همه «مردم» است.	«اکثریت» در پارلمان، همه «مردم» نیست.

(برگرفته از مولر، ۱۳۹۷: ۸۶-۸۵)

«هر چند، پوپولیسم عامل اصلاح‌گر لیبرال دموکراسی نیست اما از این جهت می‌تواند مفید باشد که نشان می‌دهد به راستی بخش‌هایی از جمعیت، فاقد نماینده هستند (همان، ۱۰۹) بنابراین در هر کشوری که احزاب، ضعیف هستند و اکثریت افراد جامعه، آن‌ها را نماینده خود نمی‌دانند مجال و فرصت فراخی به دست پوپولیست‌ها می‌افتد تا خود را «صدای بی‌صدایان» و «حذف‌شدگان» بنامند و در سیستم نمایندگی و انتخابات، پیروز شوند، اما باید توجه کرد که دواى درد دموکراسی هر چه باشد، پوپولیسم نیست. پوپولیسم، فقط نشانه‌ای از درد است و نه درمان. از این جهت، پوپولیسم را بیماری عصر دموکراسی می‌نامند.

– غیریت‌ساز بودن پوپولیسم

پوپولیسم اساساً «غیر ساز» است و حیات آن به این امر، بستگی دارد. «غیر در نگرش پوپولیسم، همان اشرافیت طبقه نخبگان پیشین است که همه مصائب و بلاها در دوره حاکمیت آنها ریشه دارد و باید به گونه‌ای از سپهر قدرت کنار رود. حیات و ممات پوپولیسم به همان غیر، وابسته است. در شرایطی که آن غیر از میان برود، پوپولیسم مجدداً به تولید غیر دیگری می‌پردازد تا بتواند بر تداوم خود تأکید کند» (فیرحی، ۱۳۹۳: ۱۵) غیر، همچنان می‌تواند همه احزاب دیگر، جز حزب پیروز پوپولیست باشد، اما در هر حال غیر هر که و هر چه باشد، دشمن همه مردم است که باید از بین برود، در نتیجه، غیر تغییر می‌کند، اما همیشه وجود دارد. مرجع تشخیص این غیر، هم کسی جز رهبر پوپولیست نیست. کثرت‌ستیزی و ایده مردم واحد نیز ربط وثیقی با ویژگی غیریت‌ساز بودن پوپولیسم دارد.

– ضد لیبرال بودن پوپولیسم

«افراد» در جهان بینی لیبرالیسم، مبنا هستند در حالی که در پوپولیسم با ستایشی که از مردم (توده) انجام می‌گیرد، «جمع»، مبنا قرار می‌گیرد، به طوری که پوپولیسم، دشمن گفتمان حقوق افراد است، در نتیجه، پوپولیسم را می‌توان واکنشی بر ضد لیبرالیسم دانست. به عبارت دیگر در لیبرالیسم، تک تک افراد جامعه، دارای حقوق مساوی هستند که از طریق سیستم نمایندگی، بخشی از حقوق خود را به نمایندگان خویش تفویض می‌کنند و نمایندگان بر اساس داوری خویش عمل می‌کنند، اما در پوپولیسم، رهبر نه نماینده افراد بلکه تصمیم‌گیرنده و تشخیص‌دهنده خیر عام از جانب توده مردم و در همه زمینه‌هاست، به طوری که «اراده رهبر، جایگزین نهادها و قوانین است» (تاگارت، ۱۳۸۵: ۱۵۷)

- نمایندگی اخلاقی و نه سیاسی داشتن پوپولیسم

پوپولیست‌ها برخلاف دیگران، سطح نمایندگی سیاسی از مردم را به نمایندگی اخلاقی تبدیل می‌کنند و از این طریق، «نمایندگی اخلاقی مردم را در دست می‌گیرند» (مولر، ۱۳۹۷: ۵۳) و این بدین معناست که عرصه سیاست که عرصه مخالفت‌ها و موافقت‌ها، نقدها و نظرها و تغییرهاست به عرصه‌ای اخلاقی که غیرقابل مخالفت و تغییر است، تبدیل می‌شوند. در نتیجه به قول مولر، در پوپولیسم، نوع خاصی از تصور اخلاق‌گرایانه از سیاست به دست می‌آید که در آن، مردمانی اخلاقاً بی‌غش و کاملاً متحد در برابر نخبگانی قرار می‌گیرند که لاجرم فاسد یا به طریقی دیگر، اخلاقاً پست هستند (همان، ۲۷). این تصورات در نهایت، منجر به ادعای انحصار نمایندگی اخلاقی توسط پوپولیست‌ها می‌شود (همان، ۴۶) و ذیل چنین فرضیه و ادعایی است که در پوپولیسم نفع و مصلحت عمومی با «سیاست هویت» گره می‌خورد که قابل اثبات تجربی نیست و در بسیاری از موارد با منافع افراد جامعه و خواست آنها همخوان نیست.

پوپولیسم چپ

آنچه تاکنون گفته شد در باره پوپولیسم موسوم به راست بود، اما در سه دهه گذشته در مقابل این نوع پوپولیسم با روایت دیگری از پوپولیسم مواجه هستیم که «پوپولیسم چپ» نام دارد و در این بخش از مقاله به چپستی و بیان ویژگی‌های آن خواهیم پرداخت.

ارنستو لاکلاو^۱ با کتاب‌های «خرد پوپولیستی» و «در ستایش پوپولیسم» و شانتال موفه با «برای پوپولیسم چپ» دو تن از مهم‌ترین نظریه‌پردازان پوپولیسم چپ هستند. پوپولیسم چپ، متعهد به روایت مارکسیستی است و از این دریچه به نقد هژمونی نئولیبرالیسم^۲ می‌پردازد. همانگونه که راست‌ها در تعریف پوپولیسم، ناکام بوده‌اند، چپ‌ها نیز به همین عارضه گرفتارند، اما در مجموع می‌توان گفت که چپ‌ها با تعریف پوپولیسم به معنای «عوام فریبی» مخالفند و آن را «بر ساخته شدن مردم در مقام بازیگری جمعی» (لاکلاو ب، ۱۳۸۸: ۱۸۳) و یک بحران سیاسی لیبرال دموکراسی می‌دانند. بحرانی که بیش از یک ایدئولوژی یا یک رژیم سیاسی است (موفه، ۲۰۱۸: ۵۱). همان‌گونه که موفه معتقد است آنها پوپولیسم را نه تنها

1 Ernesto Laclau

۲ نئولیبرالیسم از مفاهیم مجادله‌آمیز در سطح جهان و به تبع آن در ایران است، به طوری که برخی آن را یک دشنام می‌دانند که واقعیت ندارد و در مقابل، افراد دیگری (چپ‌ها) همه مسائل و مشکلات جهان کنونی را ناشی از اجرای سیاست‌های نئولیبرال می‌دانند.

ظالمانه نمی‌دانند بلکه آن را تنها راه حفظ حق می‌دانند و در برابر تعاریف منفی از پوپولیسم در اروپا همچون «توده مردم» و «رهبران قدرتمند خشونت‌آمیز» می‌ایستند (همان، ۱۶). چپ‌ها پوپولیسم را در قالب جنبشی وسیع، مترقی و مردمی در برابر هژمونی نئولیبرال تعریف می‌کنند و معتقدند که استفاده از پوپولیسم به روش منفی، اشتباه است و بنابراین به جای رد کردن اصطلاح پوپولیسم باید آن را اصلاح کرد (موفه، ۲۰۱۶). تا جایی که از نظر لاکلاو این سؤال که «آیا یک جنبش، پوپولیستی است یا نه؟» پرسشی نادرست است و به جای آن باید این سؤال را مطرح کرد که «تا چه اندازه یک جنبش، پوپولیستی است؟» (لاکلاو الف، ۱۳۸۸، ۵۰) زیرا هیچ جنبش سیاسی‌ای از پوپولیسم بی‌بهره نیست و هیچ ایدئولوژی یا جنبشی در استیضاح و فراخواندن «مردم» علیه دشمن، آن هم از طریق ساختن مرزی اجتماعی به خطا نمی‌رود (لاکلاو الف، ۵۴). لاکلاو مفهوم پوپولیسم را چنان فراخ می‌گیرد که تمام جنبش‌های حقوق مدنی را نیز شامل می‌شود، چون از نظر وی، این جنبش‌ها اتحاد ستم‌دیدگان حذف‌شده از حوزه عمومی را امکان‌پذیر می‌سازد (لاکلاو ب، ۱۳۸۸: ۱۸۴).

چپ‌ها در قالب دوگانه‌های «دموکراسی (حاکمیت مردمی) - لیبرال (آزادی فردی)»، «مردم - بازار»، «مردم - قدرت» و «مردم - الیگارش» مشکل را بیان می‌کنند و در همه آنها جانب مردم را می‌گیرند، چون معتقدند اندیشه لیبرال، مشروعیت تقابل و اختلاف نظر را که در ذات دموکراسی وجود دارد، انکار کرده است و تحت نظام سرمایه‌داری، لیبرالیسم صرفاً «آزادی‌های صوری» و نوعی رهایی سیاسی کاذب را به مردم وعده می‌دهد و از طرف دیگر اساساً پاسدار آن چیزی است که اغلب «خودمختاری خصوصی» شهروندان خوانده می‌شود که یعنی جایگاه شهروندان به عنوان مشارکت‌کنندگان در بازار را حفظ می‌کند و نقش مجری قراردادها را به دولت می‌سپارد و به همین دلیل، انتخابات در این نظام‌ها صرفاً انتخابی میان کواکولا و پپسی است (مولر، ۱۳۹۷: ۵۹) زیرا اصول لیبرال (حاکمیت قانون و آزادی فردی) بر دموکراسی‌ها (برابری و حاکمیت مردمی) غلبه پیدا کرده است (موفه، ۲۰۱۸: ۱۷).

به عبارت دیگر، مسأله و مشکل اساسی از نظر پوپولیسم چپ، نظام نئولیبرال است که امروزه به یک گفتمان مسلط تبدیل شده است و تقریباً همه کشورها یا با اختیار و یا با اجبار نهادهای بین‌المللی و کشورهای قدرتمند، همه یا بخشی از سیاست‌های نئولیبرال را اجرا می‌کنند. اما نئولیبرالیسم چیست؟

جنبش نئولیبرالی تا ۱۹۷۰ در حاشیه محافل دانشگاهی^۱ و سیاست‌گذاری بود، اما با روی کارآمدن مارگارت تاچر^۲ در انگلستان که معتقد بود برای درمان رکود تورمی باید به سیاست‌های دولت رفاه کینزی^۳ پایان داد، وجهه عمومی پیدا کرد. تاچر سیاست‌های جدیدی همچون «برخورد با اتحادیه‌های کارگری، حمله به همه انواع همبستگی اجتماعی^۴، برچیدن یا کم‌کردن تعهدات دولت رفاه، خصوصی‌سازی مؤسسات عمومی، کاهش مالیات‌ها، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی» (هاروی، ۱۳۸۶: ۳۶) اعمال کرد. همان سال، رونالد ریگان^۵ در آمریکا به ریاست جمهوری رسید و سیاست‌های مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و کناره‌گیری دولت از بسیاری از حوزه‌های اجتماعی را در آمریکا آغاز کرد.

رهبران فکری نئولیبرالیسم را می‌توان افرادی چون فریدریش فون هایک^۶ - فیلسوف سیاسی اتریش-، لودویگ فن میزس^۷، میلتون فریدمن^۸ و حتی برای مدتی کارل پوپر^۹ - فیلسوف نامدار اتریشی - نام برد.

«اعضای این گروه به دلیل تعهدشان به آرمان‌های آزادی شخصی، خود را «لیبرال» (در معنای سنتی اروپایی آن) توصیف می‌کردند، اما «نئولیبرال» نشان‌دهنده پیروی از اصول بازار آزاد اقتصاد نئوکلاسیکی بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمده بود تا جای نظریه‌های کلاسیک آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و البته کارل مارکس را بگیرند. اعضای این گروه به دیدگاه آدام اسمیت مبنی بر دست نامرئی بازار وفادار ماندند. بنابراین دکتترین نئولیبرال به شدت مخالف نظریه‌های مداخله‌گرایانه دولت مانند نظریه‌های کینز بود که در دهه ۱۹۳۰ در پاسخ به کساد بزرگ^{۱۰} از اهمیت برخوردار شدند (همان، ۳۵).

۱ بورديو معتقد است که تاچرسم [نئولیبرالیسم] در واقع نوآوری خانم تاچر نبود، بلکه زمینه را در زمانی طولانی، گروهی از روشنفکران که بیشترشان در روزنامه‌های نخبه ستون داشتند، فراهم کردند (بورديو، ۱۳۸۷: ۷۸).

2 Margaret Hilda Thatcher

3 Keynesian Welfare State

۴ تاچر در این زمینه، آشکارا اعلام کرد که «چیزی به عنوان جامعه وجود ندارد بلکه فقط مردان و زنان منفرد» و بعداً اضافه کرد که «و خانواده آنها» وجود دارند بنابراین همه انواع همبستگی اجتماعی باید به نفع فردگرایی، مالکیت خصوصی، مسئولیت شخصی و ارزش‌های خانوادگی منحل شوند (هاروی، ۱۳۸۶: ۳۶).

5 Ronald Wilson Reagan

6 Friedrich Von Hayek

7 Ludvig Von Mises

8 Milton Friedman

9 Karl Popper

10 Great Depression

به عبارت دیگر، اقتصاددانان نئولیبرال پیرامون مسائلی مانند اشتغال‌زایی، بازار آزاد و بدگمانی به دولت اتفاق نظر دارند و ماحصل واقعی این دیدگاه این است که دولت باید تا حد ممکن از مدیریت اقتصاد کناره‌گیری کرده و فعالیت‌های اقتصادی را به سرمایه‌گذارانی واگذار کند که هیچ محدودیتی ندارند و منطق بازار بر فعالیت‌های آنان حاکم است. در همین راستا کاهش هزینه‌ها و اشتغالات دولتی، حذف نظارت دولت، استقلال و آزادی بیشتر بانک‌های مرکزی، تغییر مالیات‌بندی از درآمد به مصرف، کاهش نرخ‌های مالیاتی و سرانجام خصوصی‌سازی را می‌توان بخشی از توصیه‌های اقتصاد نئولیبرال برای شکوفایی اقتصادی دانست (راپلی، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۳۵). بنابراین به‌طور خلاصه، «مقررات‌زدایی»، «خصوصی‌سازی»، «ریاضت مالی»، «محدودکردن نقش دولت» و در مقابل، «حمایت از حقوق مالکیت خصوصی»، «بازار آزاد» و «تجارت آزاد» را می‌توان اصول مهم نئولیبرالیسم در نظر گرفت (موفه^۱، ۲۰۱۸: ۸).

به دنبال پیاده‌سازی سیاست‌های نئولیبرال، وضعیت کارگران رو به وخامت گذاشت و حتی پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ این وضعیت بر بخش بزرگی از طبقه متوسط نیز تسری یافت که نتیجه آن، تسلط دیدگاه لیبرال فردگرایانه با حاکمیت بازارها و فرسایش آرمان‌های دموکراتیک حاکمیت و برابری مردمی است که در نهایت به ظهور مقاومت‌ها علیه نئولیبرالیسم انجامید (همان، ۱۱). به عبارت دیگر، با تداوم چند ده ساله سیاست‌های نئولیبرال، دموکراسی در اکثر کشورهای اروپایی دچار بحران شد، چرا که سیاست به سؤالات فنی محدود شد که کارشناسان آن را به کار گرفتند و نقش مردم، روز به روز کاهش یافت و سیاست صرفاً به مدیریت نظم، تقلیل یافته و حاکمیت مردم به حاکمیت متخصصین تبدیل شد، و به قول لاکلاو در این جامعه، سیاست حضور ندارد و مفهوم «مطالبه اجتماعی» تمام معنای خود را از دست داده است. این جامعه، همان تصویر «جمعیتی» است که نظریه‌پردازان روان‌شناسی توده مانند تن، لوبون و سیگل در قرن نوزدهم آن را پی ریخته بودند (لاکلاو الف، ۱۳۸۸: ۵۱) جامعه‌ای که شهروندان از امکان استفاده از حقوق دموکراتیک خود محروم شده‌اند و دموکراسی به مؤلفه لیبرال خود کاهش یافته و در نتیجه نقش پارلمان‌ها و موسساتی که به شهروندان اجازه می‌دهد بر تصمیمات سیاسی تأثیر بگذارد، به شدت کاهش یافته است (موفه، ۲۰۱۸: ۴۶). شرایطی که شانتهال موفه از آن به عنوان «پسا دموکراسی»^۲ یا «پسا سیاست»^۳ نام می‌برد.

1 Chantal Mouffe

2 Post Democracy

3 Post Politic

پسادموکراسی، نشان‌دهنده کاهش نقش پارلمان و از دست‌دادن حاکمیت مردمی است. علت اصلی کاهش دموکراسی در سیاست معاصر، سیاست‌های نئولیبرال و عدم تعادل میان نقش منافع شرکت‌ها و گروه‌های دیگر در حال توسعه است که نتیجه آن فرسایش دو ستون اصلی دموکراسی یعنی «برابری» و «حاکمیت مردمی» است (همان، ۳۶).

راه‌حل چپ‌ها برای دموکراسی در بحران یا دوره پساسیاست و پسادموکراسی، «لحظه پوپولیستی» و «بازگشت به سیاست» است. لحظه پوپولیستی بیان یک نوع مقاومت و آگاهی در برابر تحولات سیاسی و اقتصادی در برابر هژمونی نئولیبرالیسم است که می‌تواند به ایجاد یک نظام دموکراتیک منجر می‌شود و شامل جنبش‌های ضد استقرار از هر دو طرف چپ و راست است (همان، ۱۸). همانگونه که هدف سیریزا در یونان، نه نابودی نهادهای دموکراتیک لیبرال دموکراسی بلکه تبدیل آنها به ابزاری برای بیان خواسته‌های مردم و در نتیجه به چالش کشیدن هژمونی نئولیبرالیسم از طریق سیاست پارلمانی بود، چرا که یک جامعه دموکراتیک پوپولیست نمی‌تواند بدون نمایندگی وجود داشته باشد و در هر حال، آینده دموکراسی بستگی به پوپولیسم چپ‌گرا دارد که می‌تواند از طریق بسیج احساسات و تحریک یک بحث به یک جایگزین برای نظم نئولیبرالی تبدیل شود و منافع سیاسی را احیا نماید، جایگزینی که «در بحبوحه» است یعنی شرایطی که مدل قدیمی نمی‌تواند ادامه یابد، اما مدل جدیدی هم متولد نشده است (موفه، ۲۰۱۶).

بازگشت به سیاست یا «بازگشت به مردم» یا «ساخت مردم» یک اراده جمعی است که حاصل بسیج مشترک در دفاع از برابری و عدالت اجتماعی است (همان، ۴) به طوری که لاکلاو ساخت یک ملت را وظیفه اصلی سیاست رادیکال می‌داند (لاکلاو ب، ۱۶۰:۱۳۸۸) در واقع ایده بازگشت به سیاست، همان ایده «بازگشت به مردم»، «قدرت مردم (دموس)» و بازنگری میان لیبرالیسم و دموکراسی است که توسط نئولیبرالیسم نادیده گرفته شده است.

بنابراین پوپولیسم چپ نه خواستار گسست از دموکراسی لیبرال بلکه به دنبال تحکیم و گسترش دموکراسی در برابر یک مخالف مشترک بنام الیگارشی است که تحت سیطره نئولیبرالیسم بر مردم مسلط شده است. نام دیگر این دموکراسی، «دموکراسی رادیکال» است که هدفش «آزادی و برابری برای همه» است. در نتیجه، پوپولیسم چپ همان دموکراسی رادیکال است که از طریق لحظه پوپولیستی در جهت دموکراسی در بحران و در راستای مبارزه با هژمونی نئولیبرال شکل می‌گیرد، «اما اینکه دقیقاً چگونه در این فرایند مردم به «ما»ی مورد

نظر موفه می‌پیوندند، سؤال درخور تأملی است» (حسینی، ۱۳۹۸: ۴۴۱) که پاسخ درخوری از سوی طرفداران پوپولیسم چپ به آن داده نشده است.

سخن پایانی

شاید بتوان گفت که یکی از نشانه‌های مهم زمانه کنونی در قرن بیست و یک، افزایش رو به رشد پوپولیسم در ابعاد مختلف است. پیروزی‌های پوپولیست‌ها در انتخابات کشورهای مختلف، موید این گزاره است. در یک نگاه کلی می‌توان از دو نوع پوپولیسم راست و چپ، سخن به میان آورد که وجه تشابه آنها در ضدتشیکیلات موجود بودن آنها و تأکید بر مطالبات برآورده‌نشده دانست. درون‌مایه پوپولیسم راست را می‌توان ملی‌گرایی، مهاجرت‌ستیزی، دشمنی با احزاب حاکم، سیاستمداران و فساد آنان در نظر گرفت و هفت شاخص زیر را برای آن برشمرد:

(۱) انتقاد از نخبگان و تکیه بر شعور متعارف (۲) نمایندگی کامل از مردم مقدس (۳) اهمیت رهبر و بی‌اهمیتی تشکیلات (جامعه بی‌میانجی) (۴) پوپولیسم، زاده دموکراسی اما خطری برای آن (۵) غیریت‌ساز بودن پوپولیسم (۶) ضد لیبرال بودن پوپولیسم (۷) نمایندگی اخلاقی و نه سیاسی داشتن پوپولیسم

پوپولیسم راست را باید در ارتباط مستقیم با سیستم نمایندگی درک کرد. به‌عبارت دیگر، ظهور پوپولیسم در هر جامعه‌ای، نشانگر نقص سیستم نمایندگی موجود است و اینکه مردم، آن را پاسخگوی خواسته‌ها و نیازهای خود نمی‌دانند و ناامید از آن، به سمت پوپولیست‌ها روی می‌آورند. تا زمانی که این نقائص برطرف نگردد و سیستم نمایندگی، بجای همه مردم، نماینده قشر یا اقشار خاصی باشد، امیدی به پایان دادن پوپولیسم راست نخواهد بود، پوپولیسمی که می‌تواند حتی به فاشیسم منجر شود.

در مقابل پوپولیسم راست، پوپولیسم چپ مطرح می‌شود که از نظر شمول و مصادیق، قابل مقایسه با پوپولیسم راست نیست و برخلاف پوپولیسم راست که در سراسر جهان، رشد یافته، تنها در قاره اروپا و کشورهایی چون اسپانیا و یونان و تا حدودی آمریکا بروز یافته است که در آنها نیز آنچنان که باید به وعده‌های خود عمل نکرده است. پوپولیسم چپ، خود را بدیلی برای سیستم نئولیبرال در نظر می‌گیرد.

پوپولیسم راست، خصلت ملی‌گرایی بیشتری دارد در حالی که پوپولیسم چپ، تحت تأثیر ایده‌های مارکسیستی چندان قائل به سطح ملی نیست و نگاه جهانی دارد. در مجموع می‌توان

گفت که پوپولیسم راست، جنبشی است که به لحاظ پراکندگی در همه جای جهان فعال شده است، با احزاب حاکم سیاستمداران که نوعاً آنها را فاسد می‌داند، مخالف است و خود را منتقد و راه حلی برای نقائص سیستم نمایندگی می‌داند که قابلیت تحقق دارد. در مقابل، پوپولیسم چپ، جنبشی انتزاعی‌تر و دارای مصادیق تجربی کمتری در مقایسه با پوپولیسم راست است و دارای خواسته‌های فراملی که بیشتر در کشورهای اروپایی و در برابر هم‌مونی نئولیبرالیسم بوجود آمده است و راه‌حل را بازگشت به مردم و مخالفت با کل سیستم سیاسی موجود می‌داند، هر چند که به‌دلیل مشخصی برای آن در نظر ندارد.

منابع

- تاگارت، پل (۱۳۸۵) پوپولیسم، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آشتیان
- باقی، عمادالدین (۱۳۹۵) مردم‌بزاری و شهروند سالاری؛ درآمدی بر پوپولیسم‌شناسی، نشریه دانشجویی آدینه، انجمن فرهنگ و سیاست دانشجویان دانشگاه شیراز
- بوردیو، پیر (۱۳۸۷) گفتارهایی درباره ایستادگی در برابر نئولیبرالیسم، ترجمه علیرضا پلاسید، تهران: نشر اختران
- حسینی، روزین (۱۳۹۸) مارکسیسم در لباس پوپولیسم، مجله سیاست‌نامه، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۹۸
- رابلی، جان (۱۳۸۸) جهانی‌شدن و نابرابری، سیر نزولی نولیبیرالیسم، ترجمه موسسه موج، تهران: دفتر مطالعات اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- فراتی، عبدالوهاب (۱۳۹۳) پوپولیسم، تهران: کانون اندیشه جوان
- فیرحی، داوود (۱۳۹۳) پوپولیسم؛ پدیده‌ای مدرن: گفتگو با داوود فیرحی در کتاب پوپولیسم، عبدالوهاب فراتی، تهران: کانون اندیشه جوان
- لاکلاو، ارنستو. ب (۱۳۸۸) چرا بر ساختن یک مردم، وظیفه اصلی سیاست رادیکال است، ترجمه محمد ایزدی، در کتاب در ستایش پوپولیسم؛ دیالوگ ارنستو لاکلاو و اسلاوی ژیزک ترجمه محمد ایزدی و عباس ارض‌پیما، تهران: نشر نو
- لاکلاو، ارنستو. الف (۱۳۸۸) پوپولیسم، چیستی یک نام، ترجمه محمد ایزدی، در کتاب در ستایش پوپولیسم؛ دیالوگ ارنستو لاکلاو و اسلاوی ژیزک ترجمه محمد ایزدی و عباس ارض‌پیما، تهران: نشر نو
- مولر، یان ورنر (۱۳۹۷) پوپولیسم چیست؟ ترجمه بابک واحدی، نشر بیدگل، چاپ دوم
- هاروی، دیوید (۱۳۸۶) تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر اختران
- Shils, E (1956) The Torment of secrecy: The Background and consequences of American security policies. Glencoe, Il: Free press.
- Worsley, P. (1969) The concept of populism, in G. Ionescu and E.Gellner (eds) populism: Its Meanings and National characteristics. London: Weidenfeld and Nicolson.
- Ionescu, G. and Gellner, E (1969) Introduction, in G. Ionescu and E.Gellner (eds) populism: Its Meanings and National characteristics. London: Weidenfeld and Nicolson.
- Kornhouser, W. (1959) The politics of Mass society. London: Routledge & Kegan Paul.
- Chantal Mouffe (2018) For a Left Populism, London – New York: Verso.
- Chantal Mouffe (2016) Defence of Left-wing populism, University of Westminster.
- Ernesto Laclau(2005) On Populist Reason, London – New York: Verso.